

# گردان باجوانلوئی قوچان

ژوئیه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

هوشنگ پورکریم

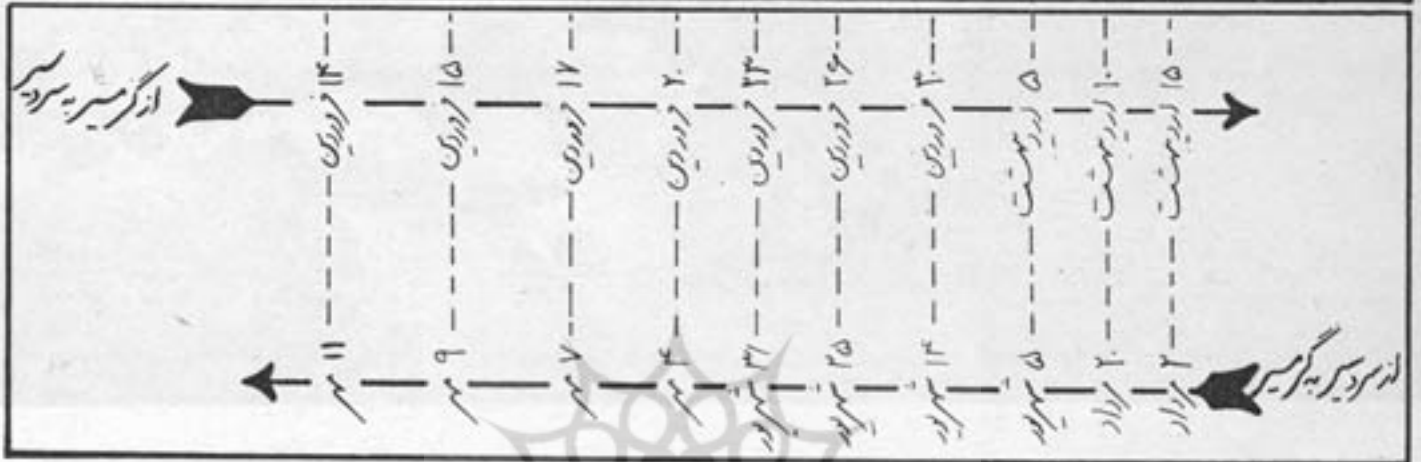
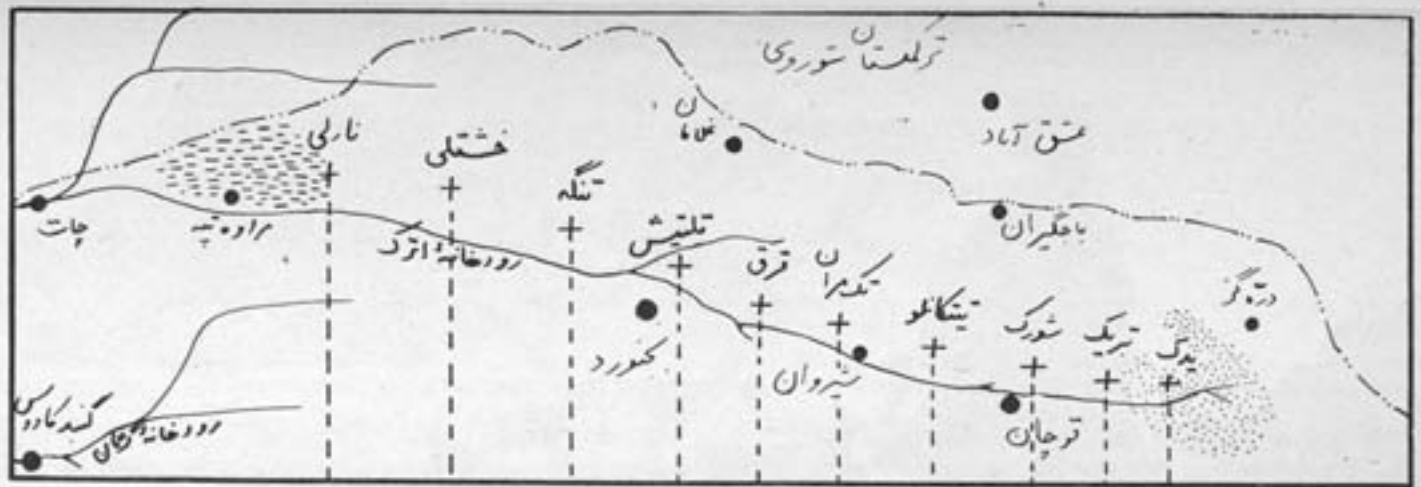
از انتشارات اداره فرهنگ عامه

گرمسیری‌شان در حوالی «مراوه‌تپه» (واقع در شمال‌شرقی «گنبد کاووس») داشتیم<sup>۱</sup>.

پیش از آنکه به توصیف اطلاعات و مشاهدات مستقیم خودم بپردازم، بهتر است زمینه محدودی از مدارک و شواهد تاریخی را بیاورم که نشان می‌دهد این کردها و کردان دیگری که در مناطق شمالی «خراسان» زندگی می‌کنند از جمله کردهای مناطق غربی ایرانند. این مدارک معلوم می‌کند که اجداد آنان قریب به چهارصد سال پیش به تدبیر «شاه‌عباس

«باجوانلو - Bâcvânlu» ها تیره‌ای کوچکند از مردم طایفه‌ای به نام «زغرانلو» که به «کرد قوچان» معروفند. کردهای قوچانی و نیز کردهای دیگری که در مناطق شمالی «خراسان» بسر می‌برند، مسلمان و شیعه مذهبند و به کردی سخن می‌گویند. قسمت عمده‌ای از آنان کشاورز و روستائینند و اندکی دیگر دامدار و چادرنشین. مقاله حاضر را که به توصیف اجمالی زندگی چادرنشینان «باجوانلو» اختصاص یافته است، بر اساس اطلاعاتی نوشته‌ام که تابستان گذشته‌ضمن سفر به مناطق سردسیری آنان (در ارتفاعات حوالی «قوچان») فراهم آورده بودم و نیز بر اساس اطلاعاتی که از مناطق

۱- و این اطلاعات اخیر در جوار مطالعه زندگی «ترکمنهای ایران» فراهم شده بود.



نقشه سردسیر و گرمسیر «باجوانلو»ها و نمودار «راه کوچ» و منزلگاههای آنان.

- گرمسیر: اراضی پست «مراوه تپه».
- سردسیر: کوه و دره‌های «سربال» و «عمارت» واقع در مشرق و شمال شرقی «قوچان».
- منزلگاهها در مسیر «راه کوچ».
- خطوطی که روزهای سال را با منزلگاههایی که در آن روزها برسی براند تعلق می‌دهند.
- توضیح: از نیمه اردیبهشت الی اوائل مرداد در سردسیر و از نیمه مهر الی نیمه فروردین سال بعد در گرمسیر برسی براند.
- رودخانه‌ها.
- شهرها و شهرکها.
- خطوط مرزی ایران و شوروی.

«مخالفان بود بعنایت الهی استرداد نمود، بخیال آن افتاد»  
 «که چون همیشه در زمان خاقان سلیمان شاه اسمعیل و شاه»  
 «طهماسب اجداد بزرگوارش طایفه ازبکجه دست تسلط در»  
 «زمین خراسان بهم می‌رساندند اولاً اینست که جمعی از»  
 «ایلات واحشامات آذربایجان کوچانیده در نواحی بلاد»  
 «خراسان سکنی دهد که با طوایف ازبکجه تقیض بوده شاید»

کبیر» برای مقابله با ایل و طایفه های مهاجم «ازبکان» به  
 این مناطق کوچانیده شدند. در «نامه عالم آرای نادری»  
 آمده است که:  
 «... در ایام جلوس میمنت مانوس نوابعلین آشیان»  
 «شاهعباس صفوی که بلاد خراسان از لوث وجود عبدالؤمن»  
 «خان ازبک سترده ممالک موروثی را که چندین سال در تصرف»

«گیلان» کوچانید که در سمت غربی کوههای «الموت» واقع است. و این منطقه اینک به نام همین طایفه نامیده می‌شود، زیرا که بیشتر مردمانش از طایفه «عمارلو» هستند و گویشی را که هنوز به آن سخن می‌گویند «کردی» یا «کرمانجی - Kermânji» می‌نامند<sup>۲</sup>.

از جمله کردهائی که در زمان «شاه عباس کبیر» به نواحی شمال خراسان کوچانده شده بودند، «زغفرانلو»ها در «قوچان» و اراضی روستاهای اطراف آن مستقر شدند. بعدها حکام قوچان نیز عموماً از خوانین «زغفرانلو» برگزیده می‌شدند. چنانکه «امیرحسین خان»، معروفترین آنان، که از طرف «ناصرالدین شاه» لقب «شجاع‌الدوله» گرفت، از خوانین «زغفرانلو» بود. در «سفرنامه ناصرالدین شاه به خراسان» ضمن توصیف «قوچان» در باره «زغفرانلو»ها هم شرحی آمده است:

«... هوای قوچان قریب به اعتدال و خشک است و آب آن در نهایت گوارا و مردمانش همه باهوش و ذکاوت»<sup>۳</sup> و شجاعت و فراست و از طایفه زغفرانلو است. هزار سوار»<sup>۴</sup> «جزار مکمل و مسلح پیوسته برای خدمت دولت حاضر»<sup>۵</sup> است. در هنگام ضرورت هزاروپانصد سوار و هزارپیاده»

۲- «خجوشان» نام قدیمی منطقه‌ای است که «قوچان» کنونی هم در همان منطقه بنا شده است.

۳- نقل از صفحه ۱۹ «نامه عالم‌آرای نادری» - چاپ عکسی شوروی از نسخه اصل.

۴- نقل از «جغرافیای تاریخی ایران» ترجمه حمزه سردادور.

۵- مراجعه شود به مقاله «پاکده» به‌عین قلم در مجله «هنر و مردم» شماره ۲۷ سال ۴۳.

«بدان امورات ضبط و نسق خراسان مضبوط گردد. تا اینکه»<sup>۶</sup> «بعد از تسلط ممالک آذربایجان، از نواحی ارومی بقدر»<sup>۷</sup> «چهار هزاروپانصد خانوار از جماعت افشار کوچانیده در»<sup>۸</sup> «نواحی ایبورد و دره‌جز سکنی نمودند و بعد که تسلط بنواحی»<sup>۹</sup> «ارض‌روم و بلبارس بهم رسانید، قریب به سی هزار خانوار»<sup>۱۰</sup> «از طایفه اکراد کوچانیده آنها را روانه خراسان نمود که»<sup>۱۱</sup> «از نواحی خجوشان»<sup>۱۲</sup> الی اله داغ سکنی و...»<sup>۱۳</sup>.

در همین مورد کردهای نواحی شمال خراسان، «بارتولد» در کتاب «جغرافیای تاریخی ایران» نوشته است:

«... شاه عباس برای صیانت مملکت از تاخت و تاز»<sup>۱۴</sup> «تراکمه و ازبکان تصمیم بدان گرفت که اکراد جنگجورا»<sup>۱۵</sup> «از ولایت غربی بدین سامان کوچ دهد و...»<sup>۱۶</sup>.

گویا در کوچ دادن طایفه‌های کرد، علاوه بر صیانت مملکت از تاخت و تاز اقوام بیگانه، مقاصد دیگری نیز مطلوب نظر بوده است. چنانکه گروهی از کردهای ایرانی که از فرقه «اهل حق» بودند به نواحی «کجور» و «کلاردشت» مازندران نیز کوچانده شدند که احفاد و اولاد آنان هنوز هم در برخی از روستاهای این دو منطقه مستقر و زندگی را با حفظ زبان و ملک دینی خود در شرایط نه‌نشینی به کشت و ورز می‌گذرانند. و این دو منطقه از جمله مناطق کوهستانی «مازندران» است که حد اقل به علت موقعیت جغرافیائی نمی‌توانست از طرف اقوام بیگانه مورد تهدید قرار گرفته باشد.

بعد از صفویه، «نادرشاه» نیز به انتقال بعضی از ایل و طایفه‌ها فرمان داد. چنانکه طایفه «عمارلو» را که از جمله طوایف کرد شمال خراسان بود به منطقه‌ای از کوهستانهای

## پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تصویر و طرحی از چادر زندگی با جوانان لوها که آنرا «گن gen» می‌نامند؛ با ضبط نامهای کردی اجرا. آن.

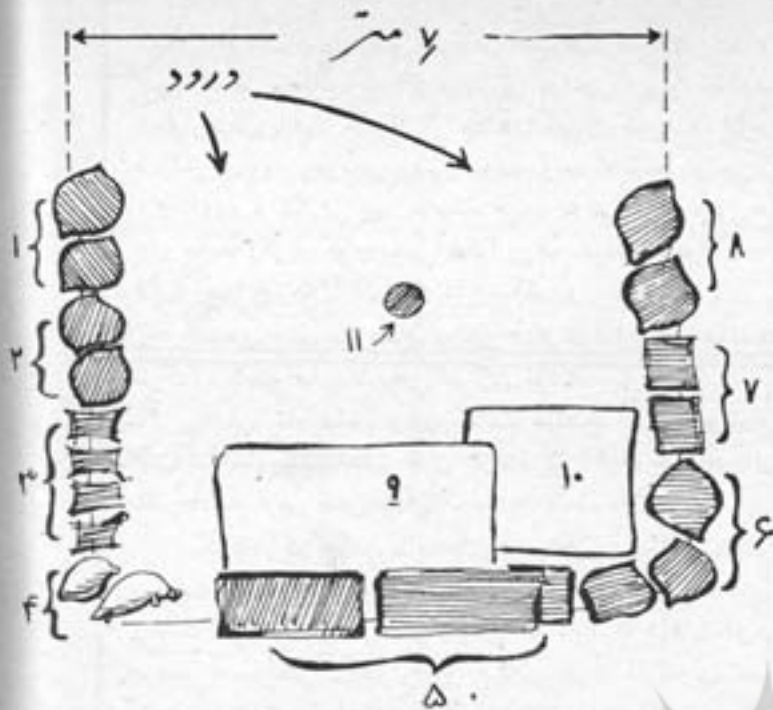


«ممکن است با اسلحه حاضر خدمت شوند...»<sup>۶</sup>

«زعفرانلو» علاوه بر تیره «باچوانلو» تیره‌های دیگری هم دارد که نام‌شناساتریشان اینهاست: «هودان‌لو» - «Havadânlu»، «بادلو» - «Bâdallu»، «قهرمان‌لو»، «توپکانلو»، «کم‌کلان‌لو» - «Kom Kelânlu»، «هیزانلو»، «سیف‌کانلو»، «کخب‌بنیک» - «Kox benik»، «وران‌لو» - «Verânlu» و... قسمت عمده‌ای از این مردم که در صد سال اخیر به تدریج به کشاورزی روی آورده‌اند روستا نشینند و قسمتی کوچک که هنوز دامداری می‌کنند چادر نشینند و بعد از فصل بهار با احشام خود از ارتفاعات حوالی «قوجان» دست‌دسته به اراضی پست شمال «دشت گرگان» و به حوالی رودخانه «اترک» می‌کوچند. نمودار مسیر کوچ «باچوانلو»‌ها را در نقشه‌ای که به این گفتار ضمیمه می‌شود نشان داده‌ام. در این نمودار، مسیر کوچ را که «باچوانلو»‌ها اصطلاحاً «راه کوچ» می‌نامند و منزلگاه‌هایشان را طرح کرده‌ام. و نیز محل منزلها و چراگاههای «راه کوچ» را با موقعی از سال که کوچندگان در آن محل‌ها بسر می‌برند تطبیق داده‌ام.

چنانکه از این نمودار هم پیداست، «باچوانلو»‌ها هر سال از نیمه مهر الی نیمه فروردین سال بعد در گرمسیر بسر می‌برند که منطقه‌ای است واقع در حوزه بخشی به نام «مراوه تپه» و در حاشیه رودخانه «اترک». از نیمه فروردین در جهت مخالف جریان «اترک» منزل به منزل به سمت ارتفاعات حوالی «قوجان» می‌کوچند و در هر منزلگاهی گله‌هایشان را در چراگاههای همان منزلگاهها می‌چرانند. هر قدر که به منطقه سردسیر نزدیک می‌شوند، روزهای اقامت در منزلگاهها هم بیشتر می‌شود تا عاقبت در نیمه اردیبهشت به منطقه سردسیر می‌رسند که در مشرق و شمال شرقی «قوجان» است. این منطقه شامل کوه و دره‌هایی است به نام «سریال» و «عمارت» و چشمسارهایی دارد که منشاء رودخانه «اترک» است.

مدت توقف در سردسیر از نیمه اردیبهشت است الی اوائل مرداد. چراگاههای سردسیر بیش از همین دو سه ماه توانائی پذیرائی از گله‌ها را ندارد. ولی این قو سه ماه همان وقتی از سال است که بزبان و گوسفندان دوشیده می‌شوند. بعد، از اوائل مرداد، وقتی که نزدیک است شیردوشی از گله‌ها تمام شود، در جهت مراجعت به گرمسیر به مراتع پست‌تر از «سریال» و «عمارت» می‌کوچند. در ضمن مراجعت، گله‌ها را به مزارع درو شده روستاهائی می‌رانند که بر سر راهشان افتاده است. و می‌گذارند که بزها و گوسفندان و برههائی که اینک پنج شش ماهه شده‌اند، ته ساقه‌های درو شده را که در این مزارع باقی مانده است بچرند. البته، برای چراندن احشامشان در این مزرعه‌های درو شده، به صاحبان اراضی مبلغی اجاره می‌دهند. ضمن



طرح از سطح افقی يك چادر باچوانلوی. اشیاء موجود در چادر بر حسب شماره‌ها به این شرح اند:

- ۱- دو جوال جو، برای خوراك احشام.
- ۲- دو جوال آرد گندم.
- ۳- چند جهاز شتر.
- ۴- مشکهای آب و پنیر.
- ۵- بسته‌های رختخواب.
- ۶- جوالهائی که نمد و جامه‌ها و بافته‌های پشمین در آنهاست.
- ۷- جعبه‌هایی که خرد و ریزه‌های مثل قوری و استکان‌ها و ظروف در آنهاست.
- ۸- جوالهائی که قد و جای و برخی وسیله‌های دیگر زندگی در آنهاست.
- ۹ و ۱۰- گندهائی که گسترده شده است.
- ۱۱- اجاق.

مراجعت به گرمسیر نیز، در منزلگاههائی که به سردسیر نزدیکتر است بیشتر اقامت می‌کنند. و هر قدر که به گرمسیر نزدیک می‌شوند، روزهای توقف در منزلگاهها هم کمتر می‌شود و سرانجام در اوائل مهر به منطقه گرمسیری‌شان می‌رسند که باید مطابق معمول هر سالشان تا نیمه فروردین سال بعد در آن منطقه بسر ببرند.

برپاداشتن و برچیدن چادرها در طی کوچ‌ها و نیز حمل و نقل بار و بونه زندگی از منزلی به منزلی دیگر، از جمله امور دشوار کوچ است که زنان و مردان «باچوانلو» با کمک

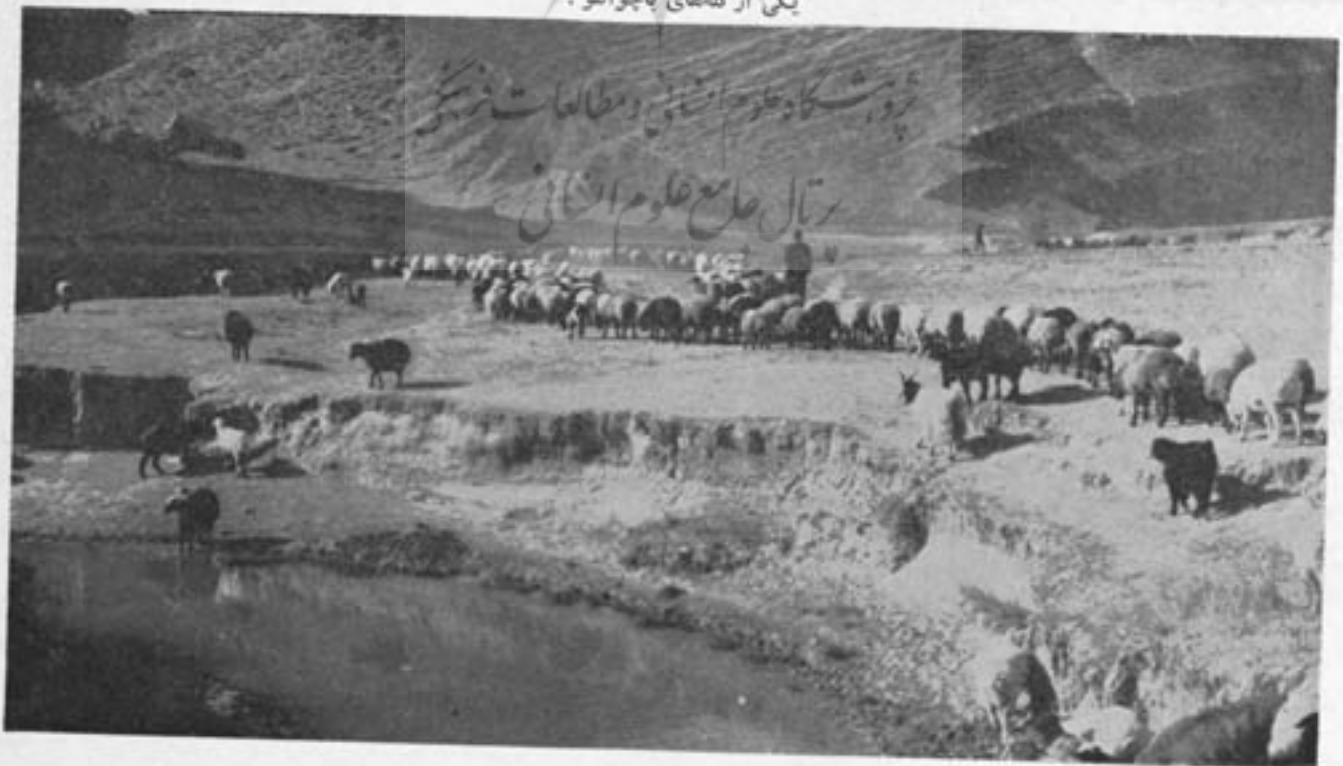
۶- نقل از «سفرنامه ناصرالدین‌شاه به خراسان»، صفحه ۳۲۰.

هم به پیش می‌برند. کوچندگان، برای حمل بار و بینه زندگی، عموماً از شتر استفاده می‌کنند. به همین سبب، هر دست کوچنده‌ئی، علاوه بر گله‌های گوسفند، یک گله کوچک شتر هم نگهداری می‌کند که روزها در مراتع حوالی منزلگاه می‌آفتاب شده است چرانده می‌شوند. بی‌علت نیست که جهاز شتر از جمله وسائلی است که در هر چادر باجوانلویی دیده می‌شود.

چادر زندگی را «باجوانلو» ها «گین» - gen می‌نامند. «گین» از چند قطعه پارچه‌ئی دوخته می‌شود که زنان «باجوانلو» با دستگاه‌های ساده‌ای از موی رسیده شده بز می‌بافند. هر قطعه از این پارچه‌ها، که خودشان آن را یک «تخته» می‌نامند، کمتر از یک متر عرض و بیشتر از پنج شش متر طول دارد. «گین» ها نسبت به دارندگی یا تنگدستی صاحبانشان بزرگ یا کوچکند. در این صورت، تعداد ستونهای چوبی که چادر به آنها تکیه می‌کند و چوب‌میخ‌هایی که چادر به آنها بسته می‌شود نیز بیشتر خواهد شد. ستونهای چوبی چادر که آنها را «استون» - ostun می‌نامند، کم و بیش به اندازهٔ مچ دست کلفتی دارند و ارتفاعشان به نسبت اینکه در کدام قسمت چادر گنجانده می‌شوند کمتر یا بیشتر از دو متر است. زیرا که این ستونها در قسمت وسط چادر بلندتر و در قسمت اطراف کوتاه‌ترند. زمینی که بوسیلهٔ چادر پوشانده می‌شود، چهار گوشه است. و به شکل مستطیلی که عرض و طولش چندان اختلافی ندارد. مثلاً چهار متر در

پنج متر، یا پنج متر در شش متر. طرح يك چادر باجوانلویی را که من در آن بسر برده‌ام به این مقاله ضمیمه می‌کنم. در این طرح دیده می‌شود که اشیاء و وسیله‌های زندگی را در سه سمت مستطیل مفروض ردیف کرده بودند و یک سمت را که از آن به چادر وارد و یا از چادر خارج می‌شدند آزاد گذاشته بودند. این اشیاء و وسیله‌ها چنانکه در طرح هم دیده می‌شود از یک سمت به ترتیب اینها بود: دوجوال جو (برای خوراک احشام)، دوجوال آرد گندم، هفت هشت جهاز شتر که روی هم چیده بودند، مشک آب و خیک پنیر، چند بسته لحاف و تشک، سه جوال نقیینه که قندوچای و برخی وسیله‌های دیگر زندگی را در آنها گنجانده بودند، و جوالهای دیگری که نمدها و جامه‌ها و پشم‌های رسیده شده و شانهای که با آن پشم را پیش از رسیدن شانه می‌کنند و دوک پشم‌ریسی و خرده ریزهای دیگر گنجانده شده بود. وسیله‌های دیگری هم مثل ظرفهای خوراک‌پزی و خوراک-خوری و چند قوری و استکان و نعلبکی هم داشتند. یکی دو نمدهم در سمت بالای چادر (سمتی که مقابل راه ورود به چادر است) گسترده شده بود. قالیچه‌ای هم داشتند که برای مهمان گسترده. اجاق را در وسط زمین چادر و کمی نزدیکتر به سمتی که راه ورود به چادر است قرار داده بودند. اجاق چالو کوچکی بود که در زمین کنده بودند. در سه سمت اجاق سه سنگ قرار داده بودند که در مواقع نان‌پزی ساج نان را که به گویش خودشان «سیل» - sel می‌نامند

یکی از گله‌های باجوانلو.



روی آن قرار می‌دادند. محلی که زنان و کودکان به‌خورد و خوراک جمع می‌شدند نزدیک به همین اجاق بود. جای مردان خانواده و مهمان در محلی بود که نم‌د و قالیچه گسترده بودند. و آن محل چنانکه پیشتر نیز گفته‌ام درست بالای چادر قرار داشت.

بیرون از چادر و نزدیک به آن خیک‌های کره و روغن و پنیر را بر روی هم انباشته بودند که با نم‌دها و جاجیم‌ها پوشیده شده بود تا حرارت روزهای تابستان به آنها اثر نکند. شبها این نم‌دها و جاجیم‌های پوششی را برمی‌چیدند تا سرمای شب به آنها نفوذ کند. صبح روز بعد وقتی که نزدیک بود

که هنوز کوچکند و باید جدا از مادرانشان چراندۀ شوند، دوجوپان به چرا می‌برد. چوپانان از صاحبان گله‌ها ماهیانه مزد می‌گیرند. و مخارج خوراک چوپانان با صاحبان گله است و نیز مخارج قسمتی از پوشاکشان. بالاپوش نم‌دین چوپانی را که خودشان «کینک» *kapanak* می‌نامند و چاروق چرمی و توبره‌ای را که چوپان باید خورد و خوراکش را در آن بگذارد، صاحبان گله‌ها به چوپانان می‌دهند.

هرچوپانی برای زندگی خانواده‌اش چادر جداگانه‌ای دارد که عموماً در حوالی چادر صاحب یا صاحبان گله‌اش برپا می‌کند. چنانچه چوپانان بز و گوسفندانی داشته‌باشند،



پدر و فرزند باچوانلونی.



طرح از اجاق يك چادر باچوانلونی.

آنان را با گله‌ای که چراندنشان را به عهده دارند همراه می‌کنند.

گله‌ها را هر روز چند ساعتی به ظهر مانده از چراگاه به سمت چادرهای صاحبان گله باز می‌گردانند تا دوشیده شوند. شیردوشی به عهده زنان است. وقتی که گله از چرا بازگشت، زنان با دیگ و بادیه به استقبال گله می‌روند و هر زنی بز و گوسفندان خود را که نشانه گذاری کرده‌اند می‌دوشد. وقتی که شیردوشی تمام شود، بره‌ها را که از روز پیش از

آفتاب بلند شود، باردیگر این توده خیک‌ها را می‌پوشانند که به تپه کوچکی شبیه می‌شد و آن را «گولون» *golun* می‌نامیدند. هر خانواده کوچنده کرد قوجانی که دامدار باشد، در بهار و تابستان، «گولون» را جلو چادرش و بیرون از آن جا می‌دهد؛ و در زمستان به داخل چادر و به گوشه‌ای منتقل می‌کند که آن گوشه را «هیچی» *heçi* می‌نامند.

هفت هشت‌متر دورتر از این چادر، چادر دیگری برپا بود که به خانواده‌ای دیگر تعلق داشت. و این دو خانواده، علاوه بر علائق خویشاوندی، در امور دامداری هم مناسباتی داشتند. به این معنی که بز و گوسفندانشان در یک گله ادغام شده بود و مزد و مواجب چوپانانی را که به کار گمارده بودند با هم می‌پرداختند.

روابط چوپانان و صاحبان گله را و نیز امور چوپانی و شیردوشی و پشم‌چینی را هم به اختصار وصف می‌کنم: هر گله را دوجوپان می‌چراند. گله بره‌ها را هم در ماههائی

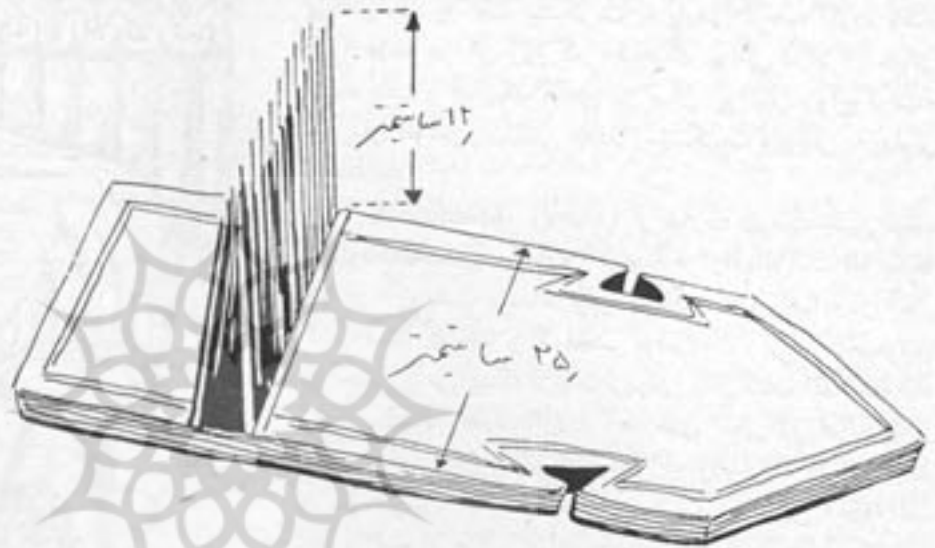
۷- صاحبان يك گله، برای آنکه بزها و گوسفندانشان شناخته شوند و بتوانند آنها را از احشام دیگران تمیز بدهند، هر يك بز و گوسفندان خود را به علامت مخصوصی نشانه می‌گذارند. مثلاً یکی‌شان گوش چپ همه بز و گوسفندان را کمی می‌برد. دیگری در گوش راست نشانه‌ای می‌گذارد. و یکی دیگر بر روی بینی. به هر صورت، باین نشانه‌ها که خودشان آنها را «درو» *derev* می‌نامند، احشامشان از هم باز شناخته می‌شود.

هرچشم شور و حسودی را هم بی‌اثر کرده باشند. پیش از پشم‌چینی، بره‌ها را می‌شویند. بعد هم، وقتی که پشم‌چینی تمام شده، پشم‌ها را در چند جوال نگهداری می‌کنند تا بعد برای فروش به‌شهر برسانند. معمولاً مقداری از پشم گوسفندان یا موی بزها را نمی‌فروشند تا برای مصارف زندگی چادرنشینی‌شان بکار برود.

فصل بهره‌برداری از گله (کره‌گیری و پشم‌چینی)، همانطور که توصیفش را آوردم، از نیمه بهار تا نیمه تابستان طول می‌کشد. و این وقتی است که دامداران «باجوانلو» در سردسیر بسر می‌برند. بنابراین، محصولات دامی را در

مادرانشان جدا بوده‌اند، به گله راه می‌دهند؛ تا ساعتی پستانهای دوشیده شده را بمکند. بعد، بار دیگر آنها را از هم جدا می‌کنند و می‌گذارند که گله بره‌ها از سوئی و گله بز و گوسفندان از سوئی دیگر بچرا بروند.

قوچ‌ها و بزهای نر را هم هر ساله در یکی دو ماه آخر تابستان از گله جدا نگهدارند و بار دیگر در اول پائیز برای جفت‌گیری به گله راه می‌دهند تا زایمان دامها در اواخر زمستان اتفاق بیفتد؛ وقتی که بهار در پیش است و می‌توانند با گل و گیاهان بیلاق آنان را بیورند. بعضی بره‌ها را که دیرتر به دنیا می‌آیند و آنان را «ورنی - verni» یا



موی بز یا پشم گوسفند را پس از آنکه شانه میکنند بادوکه آنرا «تشی taçi» مینامند میرسد

زنان باجوانلوی با این وسیله که شانه‌ای آهنی و پایی چوبی دارد و آنرا «ش - qa» می‌نامند موی بز یا پشم گوسفند را پس از آنکه شانه می‌کنند

«قوچان» شهر سردسیری‌شان، به بازار می‌رسانند. همچنین پیش از اینکه، به سمت گرمسیر، از حوزه «قوچان» دور شوند، قسمتی از بز و گوسفندان را هم که هر ساله ناچارند بفروشند، با چوبداران همان حوزه معامله می‌کنند. اینکه تماماً از ناچاری فروش قسمتی از بز و گوسفندان صحبت کرده‌ام، به این علت است که هر گله‌دار باجوانلوی، همانطور که معمولاً دامداران دیگر نیز هست، پیش از فرا رسیدن زمستان، باید آن قسمت از بز و گوسفندان را بفروشد که در زمستان توانایی پذیرائی و نگهداری‌شان را ندارد. تا بتواند از فروش آنها مخارج تهیه و خرید علوفه زمستانی بقیه گله‌اش را فراهم کند و نیز مخارج زندگی خانواده‌اش را.

۸- قیچی پشم‌چینی را که «هَوَرینگ - havring» می‌نامند، شامل دو تیغه آهنی است که با یکدیگر چوبی بهم بند شده است و چهل پنجاه سانتیمتر درازا دارد.

«کُرپ - korpe» می‌نامند، از مادرانشان جدا نمی‌کنند تا بیشتر شیر بخورند و زودتر رشد کنند و بتوانند با بره‌های دیگر در چرا همراه و همپا بشوند.

گوسفندان را هر سال یکبار در اواخر بهار پشم‌چینی می‌کنند. کمی بعد موی بزها را هم می‌برند. و ده پانزده روز دیگر، یعنی در اوائل تابستان، بره‌ها را هم پشم‌چینی می‌کنند. پشم‌چینی به عهده مردان است. هر گله‌داری، به مناسبت پشم‌چینی بره‌ها، در یک روز جشنی برگزار می‌کند که خودشان آن را «بَرخ بَرین» - barx barin «(بَره بریدن) می‌نامند. در آن روز، چادرنشینیان دوروبرهم به این جشن دعوت می‌شوند، تا هم در پشم‌چینی کمک کنند و هم بنا حشدر خودشان و با صرف ناهار که در چادر صاحب گله روبراه می‌شود شور و سروری براه بیفتند.

وقتی که می‌خواهند اولین بره‌ها را پشم‌چینی کنند، اسپند دود می‌دهند؛ تا علاوه بر برکت بخشیدن به پشم‌چینی، بدچشمی